

چالش هائی که دولت احمدی نژاد با آن روبروست

کشمکش ها و اختلافات بی پایان جناح های حکومتی که از نیمه دوم مردادماه، وارد دور جدیدی شده است، همچنان ادامه دارد. یک سر اختلاف و کشمکش، دولت احمدی نژاد است که این بار، نه فقط از سوی دارودسته موسوم به اصلاح طلبان، بلکه توسط همراهان احمدی نژاد و "اصولگرایان"ی به چالش کشیده می شود، که در شمار حامیان وی بوده اند.

کشمکش و اختلاف بر سر علی کردان، وزیر کشور احمدی نژاد که از مجلس اصولگرا رأی اعتماد گرفت، همچنان ادامه دارد. وقتی که بوی گند و گندکاری وزیر کشور در زمینه ارائه مدارک تقلبی و جعل دکترای دانشگاه آکسفورد، شامه مجلس را پر کرد، مجلس اصولگرا نیز که خود را "اغوا" شده احساس می کرد، به فکر جبران مافات افتاد. بحث و مجادله پیرامون این موضوع و این که با وجود برخی شبهات، چرا باید به کردان رأی مثبت داده شود، در مجلس بالا گرفت. در حالیکه علی لاریجانی رئیس مجلس به این اکتفا کرده بود که به کمک وزارت علوم، در مورد اصالت مدارک وزیر کشور تحقیق کند، انتشار نتایج استعلام از دانشگاه آکسفورد و مستندات مبنی بر جعلی بودن مدارک وزیر احمدی نژاد در سایت خبری- تحلیلی "الف" وابسته به احمد توکلی نماینده تهران، لاپوشانی، تقلب، و اقدام سوء استفاده جویانه وزیر کشور را غیر ممکن ساخت. به دنبال این مسئله، سایت "الف" فیلتر شد. احمد توکلی به دستگاه قضائی شکایت برد و دو روز بعد، در مجلس خواستار آن شد که وزیر کشور بطور داوطلبانه استعفا دهد، عذرخواهی کند، وزارت را رها کند و دنبال کار دیگری برود. سخنان توکلی در مجلس، مورد استقبال نمایندگان طیف اصولگرای تهران قرار گرفت. روزهای بعد و در جریان اعتراض و پی گیری توکلی نسبت به مسدود شدن سایت "الف"، مشخص شد که در پی شکایت رحیمی، معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور، بخاطر انتشار مطالبی پیرامون تقلبی بودن مدارک وزیر کشور در این سایت، آن را فیلتر کرده اند. در همین رابطه، یکی از نمایندگان مجلس نیز از مدرک "لوقلو"ی کردان صحبت کرد و گفت، مدرک معاون حقوقی احمدی نژاد هم از نوع مدرک وزیر کشور است، موضوعی که تا دقایقی چند موجبات مزاح و مسخره گی نمایندگان مجلس را فراهم ساخت.

در هر حال، به رغم بالا گرفتن کشمکش میان مجلس و دولت، تا این لحظه، هنوز نه خبری از استعفای علی کردان، وزیر کشور که از نزدیکان و آشنایان احمدی نژاد است انتشار یافته است و

جنگ بر سر مناطق نفوذ در قفقاز

داشت. ارتش روسیه، که از مدتی پیش انتظار چنین حمله ای را داشت و سربازان آن، در نواحی مرزی این کشور با گرجستان، به حال آماده باش مستقر بودند، با صدور فرمان حمله از سوی رئیس جمهور، به سرعت وارد خاک اوستیای جنوبی شده، مواضع ارتش گرجستان را در هم شکسته، شماری از نظامیان را به قتل رساندند و راه پیشروی به سوی تفلیس، پایتخت این کشور را در پیش گرفتند. این بارنوبت هزاران نفر از مردم بی دفاع گرجی تبار بود که باید قربانی لشکرکشی تلافی جویانه ارتش روسیه

درگیری های پراکنده و بمباران مردم بی دفاع منطقه اوستیای جنوبی توسط ارتش گرجستان، سرانجام در اواسط ماه مرداد، به جنگی همه جانبه تبدیل شد و بخشی از "قفقاز" را به کام آتش خود کشید. روز ۱۷ مرداد، ارتش گرجستان، طی حمله ای ناگهانی شهر "تسخینوالی"، مرکز اوستیای جنوبی را به اشغال خود درآورد. سربازان ارتش مهاجم در همان نخستین ساعات ورود به این شهر صدها تن از مردم بی دفاع و شماری از نیروهای "حافظ صلح" روسیه را هدف گلوله قرار داده و به قتل رساندند. اعلام این خبر، واکنش خشن تر دولت روسیه را به همراه

تاریخ نویسی به شیوه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

۱۰

جهانی سازی و تعمیق شکاف فقر و ثروت

تجارت جهانی، شکاف میان درآمدها را عمیق تر کرده است، اما در بخش عقب مانده تر جهان سرمایه داری عواقب دهشتناک و فاجعه باری را برای توده های زحمتکش در پی داشته است. ابعاد ویرانگر این سیاست تا به آن حد است که از چند سال پیش، آمران این سیاست جهانی، به فکر افتادند، اقداماتی در پیش گیرند تا ظاهرا عوارض آن را تعدیل نمایند.

سازمان تجارت جهانی، زیر فشار نمایندگان کشورهای فقیر عضو این سازمان، در اجلاس

جهانی سازی که در عمل به مفهوم سیاست بازگداردن بدون قید و شرط بازار کشورهای به اصطلاح در حال توسعه جهان سرمایه داری به روی انحصارات صنعتی، خدماتی، کشاورزی و مالی جهان است، طی چند دهه ی گذشته به روشنی عواقب اجتماعی ویرانگر خود را آشکار ساخته است. این سیاست که توسط سه نهاد بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی تعیین شده است، گرچه در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری نیز به گواه ارزیابی نهادهای بین المللی بورژوازی از جمله سازمان

پرونده اتمی ایران، تاکتیک های آمریکا و واکنش های جمهوری اسلامی

اتخاذ تاکتیک ها و سیاست راهبردی آمریکا در مقابله با پرونده اتمی ایران، همواره بر محور رسیدن به اجماع جهانی علیه جمهوری اسلامی متمرکز بوده است. با توجه به شرایط ویژه ایران، و نیز با توجه به دو تجربه لشکرکشی آمریکا به افغانستان و عراق، اینبار آمریکا تمام تلاش خود را بر این گذاشته تا حد ممکن از

برخورد یکجانبه با رژیم حاکم بر ایران پرهیز کند. و این در حالی ست که دولت بوش در لشکرکشی های خود به افغانستان و عراق، به رغم اینکه ظاهرا همین سیاست را دنبال می کرد، اما عملا خود را پایبند به آن نمی دید. در مواردی هم، بی توجه به اجماع جهانی و فقط با دست یابی به حد اقل های لازم در سطح بین المللی، سیاست تجاوزگرانه خود در افغانستان و عراق را پیش برد.

اما، با توجه به مجموعه شرایطی که دولت آمریکا با آن رو به رو است، وضعیت نابسامان عراق، افغانستان و اوضاع بحرانی منطقه، نه

چالش‌هایی که دولت احمدی نژاد با آن روبروست

نه اقدامی از سوی رئیس‌جمهور برای عزل و برکناری وی صورت گرفته است. کشمکش اصول‌گرایان مجلس با دولت اصول‌گرا در این مورد، هنوز خاتمه نیافته است.

موضوع دیگری که احمدی نژاد و دولت او را به چالش کشاند، سخنانی بود که اسفندیار رحیم‌مشائی، معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری جمهوری اسلامی، پیرامون دوستی مردم ایران و مردم اسرائیل برزبان راند. صرف‌نظر از جنجال‌های بیش از حدی که پیرامون این قضیه به راه افتاد، اما از آنجا که این دیدگاه با موضع خمینی پیرامون محو و نابودی اسرائیل در تعارض قرار داشت، از این رو معاون احمدی نژاد، از همه سو تحت فشار قرار گرفت که حرف خود را پس بگیرد. احمدی نژاد نیز که چنین شخصی را به معاونت خود برگزیده بود، از این فشارها و انتقادهای برکنار نماند. زمانی که رحیم‌مشائی در مجلس حضور یافت و پیرامون سخنان خود توضیح داد، نه فقط حاضر نشد حرف خود را پس بگیرد و یا آن را به طریقی اصلاح کند که رضایت معترضین تأمین گردد، بلکه هم در سخنان شفاهی و هم در نامه‌مکتوب خود خطاب به حداد عادل رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس، ضمن دفاع از مضمون حرف‌های پیشین خود، این نکته را نیز بر آن اضافه کرد که: "زمان آن گذشته است که یک دین بر همه جهان مسلط شود". این سخنان، نتیجه دیگری نداشت جز اینکه اختلاف و کشمکش میان مرتجعین را تشدید کرد. ۲۰۰ نماینده مجلس با صدور بیانیه‌ای، مواضع معاون رئیس‌جمهور را مغایر با سیاست‌های اصولی جمهوری اسلامی، مخالف صریح مواضع خمینی و خامنه‌ای و انحرافی غیر قابل بخشش در زمینه سیاست خارجی دانستند. نمایندگان مجلس، ضمن آنکه این موضوع را به دولت اصول‌گرا و رئیس‌جمهور آن هشدار دادند، خواستار عزل فوری وی شدند. مجلس اصول‌گرا، این حرف رحیم‌مشائی معاون رئیس‌جمهور که "زمان آن گذشته است که یک دین بر همه جهان مسلط شود" را نیز، خلاف نص صریح قرآن و مبانی اعتقادی شیعیان پیرامون مهدویت و اصل ظهور دانستند و ضمن محکوم کردن آن، از احمدی نژاد خواستند این موضع‌گیری را محکوم نموده و با نام برده برخورد جدی بنمایند.

ناگفته نماند که بسیج دانشجویی "دانشکده خیر" نیز با صدور بیانیه شدیدالحنی در روز ۲۶ مرداد، معاون رئیس‌جمهور را "عنصر کم سواد"ی خواند که به عملی "خفت‌بار" دست زده و حرف‌هایی زده است که با مواضع رئیس‌جمهور مبنی بر محو و نابودی اسرائیل مغایرت دارد. بیانیه، با طرح این سؤال از احمدی نژاد که "تا کی باید شاهد لغزش‌ها و خطاها و کوتاه آمدن در مقابل شیاطین در دولت مکتبی باشیم؟" از احمدی نژاد خواسته است که رحیم‌مشائی را از کابینه خود اخراج کند.

با این وجود، نه این بیانیه‌ها و نه حتی موضع‌گیری پاره‌ای از آیت‌الله‌ها و مراجعی که تلویحاً خواستار عزل وی شده بودند، تغییری در

مسأله ایجاد نکرد و حضور وی در کابینه ی احمدی نژاد ادامه یافت. معاون رئیس‌جمهور حتی پا را فراتر گذاشت و ادعا کرد حرف‌هایش عین آموزه‌های دینی است و حاضر است با هر کس که در این مورد شک دارد، ده‌ها ساعت بحث، و او را قانع کند. آخرین واکنش دولت در آخرین روز مرداد ماه این بود که مشاور مطبوعاتی رئیس‌جمهور، سخنان معاون رئیس‌جمهور را مخدوش و دارای اشکال خواند و او را از تکرار آن برحذر داشت و بعد هم چنین اضافه کرد که این موضوع با تذکر، حل و فصل خواهد شد، که البته هنوز حل و فصل نشده است.

موضوع دیگری که دولت احمدی نژاد را به چالش کشانده است، صحبت‌ها و انتقادات رفسنجانی از سیاست‌های دولت و حملات وی به این سیاست‌هاست. اگرچه کشمکش میان باند رفسنجانی و دولت احمدی نژاد موضوع جدیدی نیست، اما رفسنجانی با اعلام پایان دوران مدارای مجمع تشخیص مصلحت با دولت، دور جدیدی از انتقادات را آغاز کرده است که همچنان ادامه دارد. رفسنجانی در یک سخنرانی مورخ ۲۱ مرداد گفت: "مقام معظم رهبری در ابتدای فعالیت دولت نهم از ما خواستند مدتی با این دولت مدارا کنیم. می‌توانیم بگوئیم این مدت تمام شده است". رفسنجانی در همین سخنرانی ادعا کرد که دولت احمدی نژاد، در اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی که خواستار خصوصی سازی شرکت‌های دولتی است، ناکام مانده است. اکبر رفسنجانی، یار دیرین خمینی، رئیس مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، از آن روز به بعد نیز، هر روز، به یک بهانه‌ای سخنرانی می‌کند و درباره هر چیزی که از آن طریق بتواند نژاد را مورد حمله قرار دهد، اظهار نظر می‌کند و دولت وی را نیز پی‌درپی به چالش می‌کشد. یک روز از نحوه اداره کشور که مردم در زمستان و تابستان دچار قطع گاز و برق می‌کنند انتقاد می‌نماید و آن را نتیجه ضعف مدیریت کشور می‌داند و روز دیگر، در مورد خشکسالی اظهار نظر می‌کند و از کم توجهی دولت به تحقیقات در زمینه علوم زراعت و آب و خاک و عدم رعایت سیاست‌های مجمع تشخیص مصلحت، گله می‌کند. رفسنجانی می‌گوید: "مجمع تشخیص مصلحت، سیاست‌های کلی بخش کشاورزی و طرح جامع مدیریت آب را مشخص کرده است که اگر مراعات می‌شد، چنین خشکسالی به وقوع نمی‌پیوست".

احمدی نژاد نیز اگر چه گوشش از این حرف‌ها پر شده است و با این ادعا که دولت نهم، دولت کار است و وقت خود را با پاسخ دادن به موج سازی‌های سیاسی تلف نمی‌کند، سعی کرد، چنین وانمود سازد که وقعی به این حرف‌ها نمی‌گذارد، اما بدیهی است که حرف‌های دردرس ساز رفسنجانی نیز تأثیرات خود را بر جای می‌گذارد، دولت را به چالش می‌کشد و اختلاف و کشمکش را نیز دامن می‌زند.

درست در بحبوحه ی این رویدادها و کشمکش‌ها، که هر یک به نحوی دولت را به چالش می‌کشند است که خامنه‌ای در ۲۷ مرداد، به مناسبت

"میلاد امام زمان" نطقی ایراد می‌کند که حاصل آن جز تضعیف گروهی از اصول‌گرایان و حامیان جدی احمدی نژاد، چیز دیگری نبود. خامنه‌ای در نطق خود، ضمن اظهار نظر پیرامون "انتظار ظهور مهدی موعود" و جایگاه آن در اعتقادات شیعیان و برزبان راندن خزعبلات فریب‌آمیزی از این دست که خداوند عمر طولانی به حضرت داده است و مردم باید انتظار بکشند که سرانجام امام زمان ظهور کند و نظم غیر عادلانه را به نظمی عادلانه مبدل سازد، نکاتی نیز پیرامون آن دسته از افرادی که ادعای رؤیت و ارتباط با امام زمان دارند، مطرح نمود. خامنه‌ای، "ادعای رؤیت، ارتباط، تشرف و یا دستور گرفتن از امام زمان و اقتدای به وی" را ادعاهائی شرم‌آور خواند و چنین مدعیانی را، سودجویان و دکان‌دارانی نامید که به قصد فریب مردم دست به این کار می‌زنند. همان روز رفسنجانی نیز، اگر چه با لحنی ملایم‌تر، سخنان مشابهی برزبان راند و گفت: "ما مأموریم کسی که ادعای پیام‌رسانی از طرف حضرت مهدی موعود را داشت و یا زمانی برای ظهور منجی مشخص کرد، آن را نپذیریم و تکذیب کنیم".

اگر چه، بسبب‌رباعید است در شرایط حاضر خامنه‌ای قصد تضعیف موقعیت احمدی نژاد را داشته باشد، اما بدیهی‌ست که، سخنان وی، به تضعیف لاقابل یکی از شاخه‌های اصول‌گرا، یعنی جریان مصباح یزدی که از حامیان اصلی دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد است، منجر می‌گردد. رئیس‌جمهور اصول‌گرا نیز اگر چه در مورد ادعاهای رنگارنگ خود پیرامون ارتباط با "امام زمان" و حلول نور و امثال آن سکوت کرد و یا خود را به فراموشی زد، اما در همان حال سعی نمود به نحوی صف خود را از کسانی که "ظرفیت شناخت امام زمان را ندارند و مجالس کذائی ادعای ارتباط با امام برپا می‌کنند" جدا نماید. با این همه، روشن است که با این سخنان و موضع‌گیری خامنه‌ای که تضعیف گروهی از حامیان جدی احمدی نژاد را در پی دارد، در عین حال چماق سازی احمدی نژاد از مدیریت امام زمانی جهت مقابله با رقبای خویش، به مانع برخورده است و نتیجه در هر حال تضعیف موقعیت احمدی نژاد است.

اگر رفسنجانی با انگیزه قدرت طلبی، آگاهانه و برای تضعیف احمدی نژاد و دولت وی، دست به حمله می‌زند و حتا می‌تواند از طریق این حملات و انتقادات، برای دوره آینده ریاست جمهوری، تبلیغ، توشه‌اندوزی و زمینه‌سازی کند، اما به‌خطر نمی‌رسد که جناح خامنه‌ای برای ریاست جمهوری دوره آینده، گزینه دیگری، جز همین احمدی نژاد داشته باشد. بنابراین شرط عقل حکم می‌کند که خامنه‌ای همچنان از وی حمایت کند و نگذارد موقعیت وی تضعیف شود. اما معضل اینجاست که رهبر حکومت اسلامی هم برای تحکیم و تقویت رژیم جمهوری اسلامی، گاه راه دیگری ندارد جز آنکه حرف‌هایی بزند و مواضعی اتخاذ کند که رئیس‌جمهور اسلامی و حامیان وی را تضعیف می‌کند. این هم از تناقضات حکومت اسلامی‌ست که رهبرش برای تقویت نظام جمهوری اسلامی، باید آن را تضعیف کند. بنابراین، تردیدی در این مسأله وجود ندارد که نزاع و کشمکش میان مرتجعین ادامه خواهد یافت. نکته مهم در این میان این

جنگ بر سر مناطق نفوذ در قفقاز

می شدند. دولت گرجستان، بی شرمانه، یورش وحشیانه به پایتخت اوستیای جنوبی و کشتار مردم بی دفاع این شهر را "حفظ تمامیت ارضی" و "یاری به شهروندان اوستیائی" خوانده و دولت روسیه نیز لشکرکشی تلافی جویانه خود به گرجستان را "مساعدت و یاری به مردم آزادی دوست اوستیا" نام نهاد. اما کمتر کسی است که نداند این جنگ ۴ روزه و کشتار صدها نفر و آواره شدن ده‌ها هزار تن، تنها هدفی که نداشته، مساعدت و یاری به توده‌های ستمدیده و فقر زده این منطقه است.

نگاهی به وقایع دو دهه اخیر در منطقه قفقاز، به روشنی نشانگر این واقعیت تلخ است که این نه اولین باری است که مردم بی دفاع این منطقه قربانی جنگ و کشتار می شوند و نه بدون شک آخرین بار آن خواهد بود. منطقه کوهستانی قفقاز در جنوب غربی روسیه و شمال غربی ایران، از غرب به دریای سیاه، از جنوب غرب به ترکیه و از شرق به دریاچه خزر محدود شده و سلسله ارتفاعات قفقاز، این منطقه را به دو نیمه جنوبی، شامل آذربایجان، ارمنستان و گرجستان و نیمه شمالی، شامل بخشی از جنوب روسیه تقسیم نموده است. هر چند قفقاز به جهت پیوستگی طبیعی در آسیا قرار دارد، اما، جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان به دلایل سیاسی و پذیرش شورای اروپا، خود را جزئی از قاره اروپا می دانند.

با فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دهه ۹۰، این منطقه میان ۴ کشور آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و روسیه تقسیم شد. جمهوری‌های ریز و درشتی که با فروپاشی اتحاد شوروی پا به عرصه استقلال گذاشتند، هرکدام به گونه‌ای متناسب با خود ویژگی تاریخی و محلی خود، راه توسعه و گسترش هر چه وسیع‌تر سرمایه داری را در پیش گرفتند. تلاش برای تحقق این هدف، وجه مشترک جناح بندی‌های حاکم در این کشورها شد. اما اختلاف بر سر نحوه تحقق این هدف بود. بخشی طرفدار غرب، عدم دخالت دولت و گسترش سریع مناسبات سرمایه داری بر طبق سیاست‌های "نئو لیبرال" بودند و بخشی دیگر خواهان روندی بطئی و آرام و دخالت بیشتر از سوی دولت. اما شرایط جهانی اقتصاد سرمایه داری برای استقلال هیچ یک از دو طرف باقی نگذاشته و هواداران هر دو سیاست باید خود را به یکی از گروهبندیهای سرمایه جهانی وابسته می کردند. بر بستر این واقعیت بود که اختلافات موجود در شکل و نحوه توسعه سرمایه داری انعکاس خود را در نزدیکی گروه اول به آمریکا و اتحادیه اروپا و گروه دوم به روسیه نشان می داد. هر چند اوضاع در آغاز آرام می نمود، اما از پیش روشن بود که این تعادلی شکننده است. دیر یا زود رقابت پایان ناپذیر میان قدرت‌های بزرگ جهانی بر سر چنگ اندازی و تسلط بر بازارهای جدید به قفقاز رسیده و آرامش موقت جای خود را به تشنج و درگیری خواهد داد. این تنها آرامشی پیش از طوفان تشدید رقابت میان گرگان درنده‌ای بود که بر سر کسب سهم بیشتر از غارت و چپاول مردم

جهان، به جان یکدیگر افتاده و به آسانی حاضرند جان میلیونها نفر را در این راه قربانی کنند. قدرت‌های بزرگ جهان به خوبی می دانستند که با وجود نزدیک به ۵۰ گروه قومی و ملی در این منطقه و وجود اجتناب ناپذیر پاره‌ای اختلافات محلی میان آنان، آسانترین راه برای برهم زدن تعادل موجود و تغییر جغرافیای سیاسی قفقاز در راستای تامین منافع خود، دامن زدن به گرایشات ناسیونالیستی میان این گروه بندی‌ها و شعله ورساختن آتش جنگ‌های خونین محلی و کشتارهای نژادی است. درگیری‌های مسلحانه ای که در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی در مناطق قره باغ، اوستیا، آبخازیا و چچن، رفته رفته به جنگی تمام عیار فرا رویند، خونین ترین نمونه پیشبرد این سیاست‌های جنایتکارانه بود. برای مثال تنها در منطقه اوستیای جنوبی در اوایل دهه ۱۹۹۰، بیش از ۱۰۰ هزار نفر وادار به ترک خانه و کاشانه خود شده و راهی اوستیای شمالی شدند. در همین حال بیش از ۲۳ هزار نفر گرجی تبار وادار به رها کردن خانه و زندگی خود در اوستیای جنوبی شدند. در آبخازیا، که درجه تداخل قومی بالاتر از اوستیای جنوبی بود، تنها در طول ۱۸ ماه، بیش از ۱۰ هزار تن گرجی قربانی نسل کشی نژادپرستانه شده و نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر نیز از وحشت مرگ، وادار به ترک خاک آبخازیا شدند. به این ترتیب این منطقه به صحنه شطرنج سیاست‌های استیلاطلبانه قدرت‌های بزرگ جهان بدل شد. هر حرکتی از سوی یکی، با پاسخ رقیب همراه بود و نتیجه آن، جنگ، ترور، نسل کشی، بمباران و کشتار جمعی دهها هزارانسان ستمدیده ای بود که تبلیغات امپریالیستها خاک به چشمانشان پاشیده و تصویری کردند با فروپاشی نظم سیاسی پیشین، دموکراسی و رفاه در انتظار آنان خواهد بود. اما در حالی که یک مشت کشور ثروتمند بر اکثریت عظیمی از مردم جهان فرمانروائی می کنند، شعاردموکراسی این فرمانروایان، تنها برای فریب توده‌ها است و هیچ ارزش عملی برای توده‌های کارگر و زحمتکش جهان ندارد.

اولین موج تنش‌های قومی - محلی، تغییرات معینی را در جغرافیای سیاسی منطقه قفقاز به همراه داشت. اما این پایان کار نبود. از اواخر سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی یکرشته تغییر و تحولات سیاسی کشورهای مختلف جهان را در بر گرفت. نقطه عطف این روند، رشد ارتجاع سیاسی، نظامی‌گری و جنگ طلبی و توسل بیشتر به راه حل‌های زورگویانه از سوی قدرت‌های بزرگ جهان بود. دستاورد این سیاست‌ها در کشورهای بالکان، بروز یکرشته جنگ‌های قومی و بعداً، در خاورمیانه لشکر کشی و اشغال خاک عراق و افغانستان بود.

پیشبرد این سیاست‌ها در گرو جابجائی قدرت در میان جناح بندی‌های حاکم و روی کار آمدن رهبران جدید در کشورهای مختلف جهان بود. به این ترتیب هیئت حاکمه جنگ طلب و زورگوی آمریکا، نماینده خود، جورج بوش، را در راس قدرت دولت نشانند. سیاست‌های زورگویانه و جنگ طلبانه دولت آمریکا پاسخ خود را در قبضه

قدرت از سوی رهبرانی نظیر پوتین یافت که دستور کار آنها دفاع از منافع سرمایه داران روسیه در عرصه رقابت‌های جهانی و تبدیل مجدد این کشور به یک قدرت بزرگ بود. تشدید بیش از پیش رقابت میان روسیه و کشورهای بزرگ غربی، تغییراتی را در استراتژی آمریکا به همراه داشت. سیاست جدید برای تضعیف روسیه و تنگ کردن حلقه محاصره به دور این کشور، مساعدت همه جانبه به اپوزیسیون طرفدار آمریکا و غرب در کشورهای "منطقه نفوذ" روسیه با هدف کسب قدرت دولتی از سوی این جریانات به مرحله اجرا درآمد. بیان عملی این سیاست، راه اندازی یکرشته "انقلابات رنگین" بود. "انقلاب" صربستان، "انقلاب نارنجی" در اوکراین، "انقلاب لاله ای" در قرقیزستان و "انقلاب گل سرخ" در گرجستان در سال ۲۰۰۴، نتیجه کاربست این سیاست بود.

با این "انقلاب" در گرجستان، قدرت به چنگ جناح طرفدار غرب افتاد و بلافاصله همکاری‌های همه جانبه ای با آمریکا و اسرائیل آغاز شد. کارشناسان نظامی اسرائیل، وظیفه تجدید سازماندهی ارتش این کشور را به عهده گرفتند. توده‌های مردم که جانشان از بیکاری و بی‌آیندگی به لب رسیده بود می دیدند که قروض خارجی با بهره‌های کمر شکن تنها صرف خرید ساز و برگ جنگی از آمریکا و اسرائیل می شود. بیش از ۲۰۰۰ سرباز، که توسط کارشناسان نظامی آمریکا و اسرائیل آموزش دیده بودند، درکنار ارتش مهاجم آمریکا به کانون‌های بحران خاورمیانه، از جمله عراق، فرستاده شدند. در ماه آوریل گذشته، نشست وزرای خارجه ناتو طرح مقدماتی عضویت گرجستان و اوکراین را به تصویب رساند. تمام این اقدامات نمی توانست نگرانی بزرگترین قدرت نظامی منطقه قفقاز، روسیه را در پی نداشته باشد. اعلام استقلال کوزوو در ماه ژوئیه امسال، برغم اعتراضات مکرر روسیه، و اعلام حمایت همه جانبه آمریکا و اتحادیه اروپا از این اقدام، آخرین قطره ای بود که کاسه صبر روسیه را لبریز کرده و نگرانی مسکو از پیشروی رقیب اروپائی و آمریکائی را دو چندان نمود. از این پس دیگر مسئله زمان بود. پیشروی‌های سیاسی و نظامی رقیب جهانی باید پس زده می شد. کشورهای خرد و ریز پیرامون روسیه باید عواقب سیاسی همکاری و اتحاد خود با رقیب این کشور را می دیدند. یورش نظامی دولت گرجستان به اوستیای جنوبی با هدف یکسره کردن کار مناقشات این منطقه، در حالی که تصویری نمود چشم‌جهانیان متوجه بازی‌های المپیک پکن بوده و این امر اقدام تلافی جویانه دولت روسیه را با دشواری مواجه خواهد ساخت، همان فرصتی بود که مسکو در انتظار آن به سر می‌برد.

این اما تمام واقعیت نیست. گرجستان با بحرانی همه جانبه روبروست. بخش بزرگی از بودجه دولت و قروض خارجی آن به جیب انحصارات اسلحه سازی آمریکا و اسرائیل سرازیر شده و سهم توده‌های کارگر و زحمتکش تنها فقر، محرومیت و گرسنگی روزافزون است. بیکاری در این کشور هر روز شمار بیشتری از کارگران و زحمتکشان را به صفوف خود می کشد. این اوضاع رشد نارضایتی توده‌ها را به همراه داشته است.

پرونده اتمی ایران، تاکتیک های آمریکا و واکنش های جمهوری اسلامی

تنها اینبار آمریکا در مقابل رژیم جمهوری اسلامی از سیاست تکررانه پرهیز کرده و می کند، بلکه در بسیاری از موارد با اتخاذ تاکتیک های مناسب اوضاع، کشورهای اروپایی و گاه در دوره هایی، حتی روسیه را در خط مقدم درگیری لفظی و دیپلماتیک با رژیم حاکم بر ایران قرار داده است. اتخاذ این سیاست، یعنی دست یابی به اجماع جهانی علیه رژیم و پرونده اتمی آن، عملاً به گونه ای پیش رفته که می توان گفت، دیپلماسی دولت بوش در مورد پرونده اتمی ایران تا این لحظه موفق بوده است.

اتخاذ آندسته از تاکتیک های دولت آمریکا که ظاهراً در پاره ای از اذهان و تحلیل ها، مفهوم عقب نشینی را تداعی می کند، دقیقاً در خدمت رسیدن به استراتژی اجماع جهانی در مورد پرونده اتمی ایران بوده است. اتخاذ اینگونه تاکتیک ها، در مواردی که آمریکا با تردید و چالش هایی از طرف بعضی کشورهای اروپایی، و بعضاً چین و روسیه در مورد پرونده اتمی ایران روبرو می شود و عمدتاً در مقاطع پیش از تصمیم گیری و صدور قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران بوده است، بازتابی در خور توجه داشته است. و این نشان می دهد که چگونه آمریکا با اتخاذ همین تاکتیک ها، تا کنون توانسته است، همه کشورهای تأثیر گذار در مورد پرونده اتمی ایران را با خود همراه سازد.

دو سال پیش، پرونده اتمی ایران به مرحله ای رسیده بود که روسیه با تأکید بر اهمیت راه حل دیپلماتیک در پرونده اتمی، به چالش با آمریکا کشیده شده بود. در آن مقطع، رژیم جمهوری اسلامی، روی حمایت چین و روسیه حساب ویژه ای باز کرده بود. دیپلماسی رژیم، عملاً سیاستی را اتخاذ کرده بود تا با شدت بخشیدن بر شکاف میان منافع روسیه در ایران و سیاست تهاجمی آمریکا، اهداف خود را پیش برد. در همان زمان روسیه با تأکید بر پیشبرد امر دیپلماسی در برخورد با پرونده اتمی ایران بوده است، مقدمات پیشنهاد ایجاد یک کنفرانس بین المللی غنی سازی اورانیوم را تدارک دید. آمریکا جزء اولین کشورهای بود که با این پیشنهاد موافقت کرد. هیئت دیپلماسی روسیه با پیشنهاد فوق وارد ایران گردید. دیدارهای رفت و برگشت تکرار شد. دیپلماسی جمهوری اسلامی برای دوره کوتاهی، از انفعال خارج گردید. اما نکته اصلی و گرهی مسئله که همان توقف غنی سازی در داخل خاک ایران بود، رهبران رژیم را به اتخاذ تصمیم به شیوه رایج خود واداشت. یعنی برخوردی دوگانه با پیشنهاد روسیه که همزمان نه پیشنهاد را می پذیرفت و نه به آن پاسخ رد می داد.

نتیجه آن شد که روسیه خود عملاً درگیر جدی ماجرای پرونده اتمی گردید و علاوه بر آن به دلیل شکست دیپلماسی خود در آن مقطع، به صورت جدی در مقابل پرونده اتمی ایران قرار گرفت و به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل علیه رژیم ایران نیز رای مثبت داد. جمهور

اسلامی هرگز فکر نمی کرد که قطعنامه شورای امنیت آنها با اجماع و بدون بحث های جنجالی به تصویب برسد. بدین وسیله آمریکا با کمترین هزینه ممکن به یک اجماع جهانی صد درصدی علیه رژیم دست یافت.

هر گاه کشورهای منطقه نیز در برخورد با ماهیت پرونده اتمی ایران دچار تردید و تزلزل شده اند، تاکتیک هایی از این دست که معمولاً با انگیزه اهمیت راه حل دیپلماتیک از طرف آمریکا اتخاذ می گردد، روی کشورهای منطقه و جهان تأثیر به سزایی گذاشته و این کشورها را عملاً درگیر مناقشات پرونده اتمی ایران ساخته است. در تمامی این سال ها، دیپلماسی آمریکا به رغم تکرار استفاده از همه گزینه های ممکن علیه جمهوری اسلامی، با تأکید و مانور روی حل دیپلماتیک پرونده اتمی ایران، موفق شده تا هرچه بیشتر جمهوری اسلامی را به انزوای جهانی بکشانند.

آخرین نمونه از اتخاذ اینگونه تاکتیک ها، حضور ناگهانی و بدون مقدمه ویلیام برنز نماینده آمریکا در جلسه مذاکرات سولانا به همراه نمایندگان پنج کشور دیگر با هیئت مذاکره کننده ایران به رهبری جلیلی در ماه گذشته بوده است. دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی، البته این اقدام امپریالیسم آمریکا را، به عنوان عقب نشینی از مواضع گذشته خود، اعلام نمود. احمدی نژاد به تعریف و تمجید از سیاست نوین آمریکا برخاست. با ملت آمریکا ابراز دوستی کرد. مذاکرات را موفق و نسبت به روند آتی آن ابراز خوشبینی کرد.

با گذشت یک هفته همه این شادی ها، به سردی کشیده شد. چالش در درون رژیم آغاز شد. موضع گیری های متفاوت علی لاریجانی رئیس مجلس و محسن رضایی در مخالفت با اظهار نظرهای احمدی نژاد آشکارا بازتاب بیرونی پیدا کرد.

به روشنی معلوم گردید که این تاکتیک آمریکا عملاً با هدف هرچه بیشتر به انزوا کشاندن جمهوری اسلامی اتخاذ شده بود. دولت آمریکا با وجود اینکه می دانست ماهیت مذاکرات فوق هیچ فرقی با مذاکرات گذشته ندارد یا حداقل در مقطع کنونی هیچ دستاوردی برای سولانا و نمایندگان کشورهای پنج بعلاوه یک نخواهد داشت، اما برای اولین بار مستقیماً در آن حضور یافت. آیا نماینده آمریکا از سر تفنن و خوش آمد گویی به هیئت مذاکره کننده ایران، در این مذاکرات شرکت کرد یا به دنبال اهداف استراتژیک خود بود؟

در بحبوحه دور جدید مذاکرات میان سولانا نماینده ارشد اتحادیه اروپا و جلیلی سرپرست تیم مذاکره کننده پرونده اتمی ایران که با یک وقفه چند ماهه مجدداً آغاز می شد، شرایط ذهنی منطقه و جهان، تا حدودی روی حل دیپلماتیک بحران پرونده اتمی و مناقشات میان ایران و آمریکا متمرکز شده بود. آمریکا با اتخاذ این تاکتیک و نشان دادن تعامل خود جهت حل دیپلماتیک، نه تنها توپ را به زمین حریت انداخت، بلکه زمینه را برای فراهم کردن صدور قطعنامه چهارم و گسترش تحریم های باز هم بیشتر علیه ایران فراهم کرد. چنانکه دیدیم با پایان یافتن مهلت دو هفته ای که از طرف سولانا، به رژیم ایران اعلام شده بود و عدم پذیرش بسته پیشنهادی کشورهای پنج بعلاوه یک از طرف رژیم، شرایط تماماً به نفع سیاست

آمریکا پیش رفت. نمایندگان کشورهای پنج بعلاوه یک، در اولین نشست رسمی شان موضوع صدور قطعنامه چهارم را به بحث گذاشتند. خبرگزاری ها، خبر توافق کلی این کشورها مبنی بر صدور قطعنامه چهارم شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران را گزارش کردند. هم اکنون کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان، تلاش گسترده ای را برای فراهم کردن زمینه های صدور قطعنامه بعدی تحریم کرده اند. به رغم تشدید تضادها و درگیری های میان روسیه با آمریکا و کشورهای اروپای غربی در هفته های اخیر بر سر مسئله گرجستان که به عنوان یک عامل جدید به نفع جمهوری اسلامی وارد معادلات شده است و طبیعتاً اجماع مورد نظر دولت آمریکا را دشوارتر خواهد ساخت، اما این واقعیت به جای خود باقی است که پرونده اتمی جمهوری اسلامی همچنان در مرحله ای حساس قرار دارد.

با توجه به آنچه که گفته شد، آیا جمهوری اسلامی از تاکتیک های آمریکا غافل است؟ آیا رژیم ایران تا بدین حد از ماجرای بحران پرونده اتمی خود بی خبر است که به پای کوبی می نشیند و شعار عقب نشینی و شکست سیاست آمریکا را در بوق و کرنا می دمد؟ یا همه اینها را می داند، اما برای دست یابی به اهداف بزرگتر، به این خطرها تن در می دهد؟

نمی توان پذیرفت که جمهوری اسلامی تا این حد دچار ساده نگری و تغافل از تاکتیک های آمریکا باشد. اصل را باید بر این گذاشت که جمهوری اسلامی اینها را می داند اما، در کشاکش پرونده اتمی خود با آمریکا و کشورهای موسوم به پنج بعلاوه یک، دنبال منافی بیشتر از آنچه هم اکنون در بسته پیشنهادی این کشورها ارائه شده، می باشد.

جمهوری اسلامی به خوبی می داند که با توجه به شرایط موجود، از قبیل گسترش فشارهای بین المللی، تشدید تحریم ها، صدور قطعنامه های بعدی و تلاش آمریکا برای به دست آوردن مجدد اجماع جهانی، امکان به پایان رساندن این پروژه برایش مقدور نیست و نخواهد بود. اما این را نیز به خوبی می داند که تا این لحظه حد اقل بسته پیشنهادی سیاسی- اقتصادی کشورهای پنج بعلاوه یک را نقداً در دست دارد. و هر وقت که اراده کند با پذیرش آن و توقف غنی سازی اورانیوم می تواند به این "حد اقل" موجود دست یابد. وقتی علی لاریجانی برای اولین بار، در مقابل دریافت بسته پیشنهادی آمریکا و دیگر قدرت های جهانی در ازای توقف غنی سازی اورانیوم، اصطلاح "آب نبات" در مقابل "در غلطان" را عنوان کرد، در واقع میزان توقع بیشتر جمهوری اسلامی در این معامله را بر زبان آورد.

از آن زمان تا کنون رهبران جمهوری اسلامی و تیم مذاکره کننده، علاوه بر بسته پیشنهادی این کشورها، روی دو موضوع پافشاری کرده اند. ابتدا گرفتن تضمین امنیتی از آمریکا، مبنی بر عدم اقدام براندازی علیه جمهوری اسلامی و دوم اینکه آمریکا و کشورهای پنج بعلاوه یک، رژیم ایران را به عنوان قدرت برتر منطقه به رسمیت بشناسند. یعنی رژیم ایران با در دست داشتن منافع حداقلی خود در بسته پیشنهادی، بر روی منافع حداکثری خود که بدان اشاره شد چانه می

جنگ بر سر مناطق نفوذ در قفقاز

پرونده اتمی ایران، تاکتیک های آمریکا و واکنش های جمهوری اسلامی

زند تا به زعم خود به یک معامله نسبتاً برابر دست یابند. معامله ای که سران رژیم، در اغلب مصاحبه ها و اعلام مواضعشان، از آن به عنوان معامله "برد برد" نام می برند.

چنانکه اخیراً، محسن رضایی نیز همان حرف علی لاریجانی را با یک عبارت دیگر تکرار کرد. محسن رضایی در مصاحبه با سایت تابناک از بسته پیشنهادی کشورهای پنج بعلاوه یک در مقابل درخواست توقف غنی سازی اورانیوم، به عنوان "شکلات" نام برد. بیان این عبارات به معنای این است که رژیم به دنبال کسب مطالبات بیشتر از آنچه در بسته پیشنهادی این کشورها هست، می باشد. و طبیعتاً تا آنجا که شرایط موجود، این اجازه را به رژیم می دهد که بر این سیاست خود تاکید ورزد، روی آن پا فشاری خواهد کرد.

در واقع کشاکش اصلی جمهوری اسلامی و آمریکا که هم اکنون خود را در پشت بحران پرونده اتمی ایران به نمایش گذاشته، جدال بر سر هژمونی امپریالیستی آمریکا و توسعه طلبی اسلامی - ارتجاعی رژیم ایران بر منطقه است. آمریکا تلاش می کند بدون دادن یک تضمین امنیتی و بدون به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی به عنوان قدرت برتر منطقه، بحران اتمی را به نفع خود حل کند. یعنی با بکارگیری تمامی تاکتیک های لازم و طبیعتاً با دست یابی به یک اجماع جهانی حداکثری علیه پرونده اتمی ایران، جمهوری اسلامی را به توقف غنی سازی و پذیرش بسته پیشنهادی کشورهای پنج بعلاوه یک مجبور سازد. و طبیعتاً رژیم ایران نیز تلاش می کند تا با تکیه بر اهرم های سیاسی - نظامی خود در لبنان، فلسطین، افغانستان و عراق، بتواند همچنان بر سر دو خواست کلیدی خود، یعنی گرفتن تضمین امنیتی از آمریکا و نیز پذیرفته شدن ایران به عنوان قدرت برتر منطقه، به چانه زنی خود ادامه دهد.

اما همانگونه که اشاره شد، زمان برای جمهوری اسلامی به سرعت در حال سپری شدن است. بحران پرونده اتمی ایران هم اکنون به لحظه های سرنوشت ساز خود نزدیک شده است. با توجه به تنگنر شدن حلقه فشار بر رژیم جمهوری اسلامی آنچه محتمل تر است، عقب نشینی رژیم از سیاست تاکنونی خود، و بدست آوردن همان "آب نبات" و "شکلات" پیشنهادی آمریکا و کشورهای موسوم به پنج بعلاوه یک خواهد بود. بقیه ماجرا و تبلیغات دهن پرکن احمدی نژاد و دیگر ارگان های رژیم، برای سرپوش گذاشتن بر این عقب نشینی و شکست، آنهم جهت فراهم ساختن شرایط روحی طرفداران درون سیستم است تا ماجرای سرنوشت نوشیدن "جام زهر" خمینی، دوباره تکرار نشود.

خود بدانند. آخرین تحولات حاکی است که روسیه استقلال اوستیا و آبخاز را به عنوان جمهوری های مستقل به رسمیت شناخت. با این اوضاع، چشم انداز عضویت گرجستان در اتحادیه اروپا و ناتو دور تر از همیشه خواهد بود. گذشته از این، یکی دیگر از اهداف روسیه از استمرار حضور نظامی خود در گرجستان، گسترش کنترل خود بر "راهروی انرژی دریای خزر" است. دولت روسیه می داند که کنترل شبکه خطوط لوله انتقال نفت و گاز به کشورهای اروپایی، یکی دیگر از وجوه تبدیل این کشور به یک قدرت جهانی خواهد بود. اکنون چهارخط لوله، بیش از یک میلیون بشکه نفت را هر روزه از طریق خاک گرجستان به کشورهای غربی انتقال می دهند و بخش عمده نگرانی قدرت های اروپای غربی از حضور نظامی روسیه در گرجستان از همین جا منشاء می گیرد. بدون شک یکی از دلایل اصلی تقویت همه جانبه نظامی گرجستان از سوی آمریکا و متحدانش، همین واقعیت است.

در هفته های اخیر، مردم جهان شاهد تشدید اختلاف میان قدرت های امپریالیست جهان بوده که کار را به تهدید آشکار یکدیگر کشانده اند، اما قربانی واقعی در این میان میلیونها انسان زجر دیده و ستم دیده منطقه قفقاز اند که تا کنون نیز بیشترین صدمه را از رقابت های امپریالیستی و سیاست های ناسیونالیستی و شورونیستی جنایتکاران حاکم دیده اند. تا زمانی که قدرت در چنگ گروه های رقیب سرمایه دار است، هیچ آینده روشنی برای کارگران و زحمتکشان جهان نخواهد بود. چاره کارگران جهان، اتحاد و همبستگی برای سرنگونی طبقه سرمایه دار است. و راه نجات، در هم همبستگی و اتحاد بین المللی کارگران، برای استقرار نظم جهانی سوسیالیستی، بدون مرز و بدون تمایزات ملی، قومی و نژادی است.

با آغاز یورش اخیر ارتش گرجستان به اوستیای جنوبی و دخالت همه جانبه ارتش روسیه در حمایت از دولت خود مختار این منطقه، دو طرف درگیر در این جنگ و متحدان بین المللی آنها آرایش یک جنگ تمام عیار را به خود گرفتند. دولت آمریکا، ناتوان از دخالت مستقیم نظامی در این درگیری ها، راه فشار و تهدید آشکار روسیه از طریق ناتو را در پیش گرفت. در یک اقدام سریع و عجولانه، روز ۳۰ مرداد وزرای امور خارجه آمریکا و لهستان پیمانی را امضاء کردند که بر اساس آن آمریکا اجازه می یابد ده پایگاه دفاع موشکی را در لهستان مستقر سازد. در حالیکه آمریکا راه تهدید مستقیم و زورگویی آشکار را در پیش گرفت، اتحادیه اروپا، که به نفت و گاز روسیه وابسته است، راه اشتهای جویانه تری در پیش گرفته و نیکیا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه و رئیس دوره ای اتحادیه اروپا، با تدوین طرح صلحی هر دو طرف درگیر را به سر میز مذاکره کشاند و سرانجام پس از ۴ روز جنگ و کشتار، دو طرف، این معاهده را امضاء کردند.

اما این پایان کار نبود. اکنون که روسیه فرصت مناسبی به دست آورده تا با تخریب تاسیسات نظامی گرجستان، کار عضویت این کشور در ناتو را عملاً با تعویق طولانی مواجه سازد، به رغم تهدیدات و اعتراضات مکرر دولت آمریکا و مقامات دولت گرجستان، دیگر شتابی در عقب نشینی ندارد. گذشته از این، هیچ صحبتی از بازگشت روسیه به مواضع پیش از ۱۷ مرداد نمی تواند در میان باشد. ارتش این کشور برنده این دور از جنگ قدرت بوده و مانند هر جنگ دیگری، شکست خوردگان نمی توانند برای رقیب پیروز تعیین تکلیف نمایند. همه می دانند که نمایش قدرت اخیر از سوی روسیه حاوی پیامی به خود مختاری طلبان اوستیا و آبخاز بود. آنها اکنون با قدرت بیشتری می توانستند به مخالفت با دولت گرجستان برخاسته و در این راه دولت روسیه را حامی و حافظ منافع

چالش هایی که دولت احمدی نژاد با آن روبروست

و چه نظری داشته باشند و مستقل از اینکه تا چه اندازه به داروسته موسوم به اصلاح طلبان، اصولگرایان و به کابینه احمدی نژاد نزدیک و یا از آن دور باشند، همگی سرنوشت یک کرباس، خادم یک دستگاه و مهره ی نظم ارتجاعی و استثمارگری حاکم اند. آنچه در برابر انبوه کارگران و زحمتکشان قرار گرفته است، نه دل خوشی به این یا آن اختلاف و کشمکش، که تعیین تکلیف قطعی، با این نظم ارتجاعی و استثمارگری ست.

است که، ماهیت این گونه نزاع ها و جنگ و جدال ها، بر اکثر مردم ایران روشن شده است. اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران سالهاست به این واقعیت پی برده اند که مرتجعین حاکم، خواه در لباس نمایندگی مجلس، خواه در لباس وزیر، مستقل از اینکه با کدام دوز و کلک و از چه راهی به این مقام و منصب رسیده باشند، مستقل از اینکه در مورد اسرائیل، مهدی موعود، خصوصی سازی و یا هر مقوله دیگر، چه دیدگاه

جهانی سازی و تعمیق شکاف فقر و ثروت

دوحه که در پائیز سال ۲۰۰۱ برگزار شد، طرحی را در دستور کار گذاشت که بر مبنای آن کشورهای ثروتمند با حمایت های مالی خود، کشورهای فقیر را در پیشبرد سیاست بازگاردن مرزهای این کشورها به روی سرمایه ها و کالاهای خارجی کمک کنند. این طرح که به "طرح دوحه" معروف شد، قرار بود تا ژانویه سال ۲۰۰۵ به تصویب نهایی برسد. اما اجلاس سازمان تجارت جهانی در ژوئیه ۲۰۰۸ نیز موفق به تصویب آن نشد و بدون نتیجه گیری به پایان رسید.

شکست مذاکرات سازمان تجارت جهانی در ژنو دور از انتظار نبود. سازمان تجارت جهانی می خواهد برندگان و بازندگان را متحد کند. طرف های نابرابر دور یک میز بنشینند، قوی ترها به ضعیفان قوانین را دیکته کنند و آنها اطاعت نمایند. اما روشن است که این تضاد نمی تواند به سادگی حل شود.

بر اساس مقررات سازمان تجارت جهانی، تمامی کشورهای عضو باید درهای خود را به روی کالاهای خارجی باز کنند. اما کشورهای ثروتمند که این قوانین را دیکته می کنند، خود حاضر به این کار نیستند. مثال بارز، اتحادیه ی اروپا و آمریکا هستند. در عمل، این کشورهای فقیر هستند که درهایشان به روی کالاهای خارجی باز می شود و بهای آن، ورشکستگی واحدهای داخلی، افزایش بدهی های خارجی، فقر کمرشکن توده ها و بیکار سازی گسترده است. اگر از این کار هم سرپیچی کنند، مجازات می شوند.

سیاست های دیکته شده از سوی نهادهای مالی سرمایه بین المللی از جمیع جهات منجر به وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشورهای فقیر شده است. چرا که قواعد بازی در بازار جهانی توسط انحصارات بزرگ تعیین می شود. در این بازار، تولیدکنندگان و کشورهای کوچک باید با غول های اقتصادی رقابت کنند. فی المثل در زمینه ی تولیدات کشاورزی، بیش از ۸۰ درصد تجارت غله در دست سه انحصار آمریکایی کارگیل، آد-ام و بونگ قرار دارد. روشن است که در چنین شرایطی تولیدکنندگان کوچک و دهقانان خرده پای کشورهای فقیر نمی توانند نقشی داشته باشند؟

مقررات سازمان تجارت جهانی هیچگونه انعطافی را نمی پذیرد و در همان حال از اعضا می خواهد که نهایت انعطاف را در مقابل مقررات دیکته شده توسط کشورهای ثروتمند و انحصارات جهانی داشته باشند. درهای بازارهای داخلی را بدون قید و شرط و به بهای نابودی تولید صنعتی، کشاورزی و بخش خدمات داخلی بر روی موسسات انحصاری بگشایند و از بیکاری گسترده و فقری که این مساله در پی خواهد داشت، باکی نداشته باشند. سرپیچی از اجرای این فرامین دیکته شده به تحریم ها و قطع به اصطلاح کمک های اقتصادی آمریکا و اتحادیه ی اروپا به کشورهای فقیر منجر خواهد شد.

نتیجه این سیاست، تنها در عرصه کشاورزی،

بحرانی ست که اکنون از آن به عنوان بحران کمبود مواد غذایی در کشورهای فقیر نام می برند. بحران مواد غذایی نشان می دهد که واردات گسترده ی محصولات غذایی، به تولیدات داخلی کشورهای فقیر شدیداً لطمه زده و این کشورها را وابسته به قیمت های بالای محصولات کشاورزی می کند که توسط موسسات انحصاری تعیین می شوند. انحصار غلات که پیش از این به آن اشاره شد، نمونه گویایی ست. در تولید دیگر محصولات کشاورزی نیز منافع و اولویات های انحصارات نقش تعیین کننده را داشته است.

ساحل عاج، بورکینافاسو و مالی بزرگترین تولیدکنندگان پنبه در غرب آفریقا هستند و مشترکاً نیمی از پنبه ی آفریقا را تولید می کنند. و بنا بر محاسبات بیش از ۱۰ میلیون نفر در این مناطق از تولید پنبه زندگی شان را می گذرانند. سوسپید آمریکا و اروپا به تولیدکنندگان پنبه، بعلاوه ی افزایش بهای نفت و در نتیجه کود شیمیایی و کاهش ارزش دلار، تولید پنبه آفریقا را با بحران جدی مواجه کرده است. یک محاسبه نشان می دهد که درآمد پنبه کاران آفریقایی طی ده سال گذشته به یک سوم رسیده است.

در حالی که بهای سایر کالاها مدام افزایش می یابد، قیمت پنبه با پرداخت سوسپیدها پایین نگهداشته می شود. این اوضاع به ویرانی تولید پنبه در کشورهای فقیر و تصاحب باز هم بیشتر بازار جهانی پنبه توسط انحصارات اقتصادی انجامیده است. سازمان تجارت جهانی، کشورهای فقیر را موظف می کند که مقررات جهانی سازی را بی کم کاست رعایت کنند، اما کشورهای ثروتمند حاضر نیستند که سوسپدهای خود را به بورژوازی بخش کشاورزی شان که می خواهد سلطه انحصاری بر بازار داشته باشد، حذف کنند. این مسئله منجر به ورشکستگی گروه کثیری از دهقانان خرده پای کشورهای فقیر از جمله در آفریقا شده است.

رئیس اتحادیه ی کشاورزان اروپا در استانه ی برگزارای اجلاس ژنو گفت: در صورت امضای توافقات در ژنو، کشاورزان اروپایی سالانه ۳۰ میلیارد یورو از درآمد خود را از دست خواهند داد. بنا بر این پوشیده نیست که چرا اتحادیه اروپا و آمریکا بر مواضع خود پای می فشارند.

در رابطه با سوسپید تولید پنبه، کشورهای ثروتمند و در راس آن ها آمریکا، نمونه ی خوبی از دوگانگی معیارها هستند. بنا بر گزارش مرکز محاسبات کنگره ی آمریکا، در سال ۲۰۰۷، پنبه کاران آمریکایی ۵ / ۲ میلیارد یورو سوسپید دریافت کرده اند. امسال کنگره ی آمریکا تداوم این سوسپیدها را به مدت ۵ سال به تصویب رسانده است که میزان آن بر مبنای قیمت پنبه در بازار جهانی تعیین خواهد شد.

کشورهای آمریکای لاتین به بستن ۱۷۶ یورو مالیات بر واردات هر تن موز توسط دولت های اروپایی معترض اند و از جمله اکوادور، که بزرگترین صادرکننده ی موز جهان است، خواهان، کاهش این تعرفه ها ظرف ۵ سال آینده به ۱۰۹ یورو شده است. اما دولت های اروپایی نفع خودشان را دنبال می کنند.

در هند که ظاهراً گویا در زمره برندگان جهانی سازی ست، میلیون ها دهقان خرده پای فقیر در نتیجه سیاست انحصارات بین المللی از پای درآمده و خانه خراب شده اند، بدون این که حتا امکانی برای کارکردن پیدا کنند. دولت هند که

اکنون زیر فشار شورش ها و اعتراضات دهقانان قرار گرفته است، می گوید از آنجائی که کشورهای ثروتمند هنوز حاضر نیستند مالیات تجارت خارجی را کاملاً ملغا کنند، باید یک سیستم حمایتی برقرار شود.

در کنفرانس ژنو، اختلاف میان کشورها فقیر و غنی بر سر تجارت آزاد، عمیق تر شد. کشورهای فقیر تأکید کردند که کاهش مالیات بر واردات و لغو حمایت از تولیدکنندگان کشاورزی داخلی، تحت فشار بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، نتایج موعود را به بار نیاورده است. از این گذشته، مقررات فعلی سازمان تجارت جهانی که به کشورهای ثروتمند جهان این امکان را داد تا اقتصاد خود را توسعه دهند، یعنی حمایت از تولیدات داخلی، آن را برای اعضای کشورهای درحال توسعه منع می کند. کشورهای پیشرفته به مدت چند دهه برای گسترش صنعت و خدمات خود با هیچ مانع جهانی روبرو نبوده اند. از همین روست که در سال ۲۰۰۶ از مجموع تولید ناخالص داخلی تمام کشورهای جهان که معادل ۴۸ / ۲ تریلیون دلار بود، ۷۶ درصد آن به کشورهای با کمتر از یک میلیارد جمعیت تعلق گرفت و تنها ۲۴ درصد آن متعلق به کشورهای با جمعیتی متجاوز از ۵/۵ میلیارد نفر بود. تازه از این مقدار نیز، کشورهای با جمعیت ۴ / ۲ میلیاردی تنها ۳/۳ درصد، یعنی معادل ۶ / ۱ تریلیون دلار از این تولید ناخالص جهانی را در اختیار داشتند.

گزارش سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۸ که یک هفته پیش از برگزاری اجلاس ژنو انتشار یافت، نیز نتوانست نتایج منفی جهانی سازی را برای توده های کارگر و زحمتکش کشورهای فقیر انکار کند. این واقعیت دیگر غیر قابل کتمان است که ۶ / ۳ میلیارد تن از مردم کشورهای فقیر با روزی کمتر از ۲ دلار زندگی می کنند. این در حالی ست که در سال ۲۰۰۴ ثروت ۳ / ۸ میلیون ثروتمند تمام کشورهای جهان معادل ۸ / ۳۰ تریلیون دلار بود. سازمان تجارت جهانی اما به دولت های عضو توصیه می نماید سیاست حمایتی برای اقشاری در نظر بگیرند که در اثر جهانی سازی بیکار و فقیر می شوند. همچنین به این دولت ها توصیه می شود زیرساخت های اقتصادی و آموزش را ارتقا دهند تا بتوانند از مزایای جهانی سازی بهره ببرند. اما مساله این است که اگر فرض را هم بر این بگذاریم که رژیم های حاکم بر این کشورها علاقه ای به این کار داشته باشند، پولی برای اینگونه سرمایه گذاریها ندارند و لیبرالیزه کردن اقتصاد دقیقاً آن عاملی است که درآمد آن ها را کاهش می دهد. زیرا نزدیک به نیمی از درآمد دولت ها از مالیات بر صادرات و واردات تامین می شده که مقررات سازمان تجارت جهانی کاهش یا حذف این مالیات ها را دیکته کرده است.

به رغم تمام این سیاست فاجعه بار، گزارش پس از بررسی وضعیت اقتصادی کشورهای عضو و نتایج تا کنونی تجارت آزاد و موانع پیش روی آن، در پایان از دولت ها می خواهد علی رغم عواقب اقتصادی - اجتماعی مصوبات سازمان تجارت جهانی، در پیشبرد آن ثابت قدم باشند. پاسکال لامی، رئیس سازمان تجارت جهانی نیز می گوید: دولت ها نباید از ناآرامی ها و نگرانی هایی که حول جهانی سازی وجود دارد،

تاریخ‌نویسی به شیوه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

ماشین سرکوب اش را با مدرن‌ترین وسایل تجهیز نماید و توسعه دهد و هر تخطی و سوء قصد به نظم موجود را به بی‌رحمانه‌ترین وجه ممکن سرکوب کند. اما تنها به سرکوب مادی بسنده نکرده، بلکه تمام وسایل و امکانات تبلیغاتی و شکل دادن به افکار عمومی را به کار گرفته، نظریه‌پردازانش خروارها کاغذ را سیاه کرده‌اند تا به خیال خودشان ابطال مارکسیسم و کمونیسم را اعلام کنند و نظام سرمایه‌داری را آخرین ملجا و پناهگاه تاریخ معرفی نمایند. مکمل آن نیز سبلی از پست‌ترین و ردیالانه‌ترین دشمن‌ها، دروغ و افتراات ساخته و پرداخته دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی علیه سازمان‌های کمونیست و انقلابیون کمونیست بوده است.

وقتی که بورژوازی و لشکر نظریه‌پردازش عجز و ناتوانی خود را در برابر نظرات مارکس نشان دادند، با سبلی از کثیف‌ترین اتهامات به جنگ مارکس برخاستند. وقتی که نتوانستند در یک جدال نظری و سیاسی، کمونیست برجسته‌ای نظیر لنین را از پای درآورند، اتهام کثیف جاسوس آلمان را به او زدند. اما تمام این تلاش‌های ردیالانه با شکست روبرو گردید. حقیقت بر میلیون‌ها کارگر و کمونیست پوشیده نماند. مارکس به آموزگار بزرگ کارگران سراسر جهان تبدیل شد و امروز هر کس که بویی از انسانیت برده باشد، او را پرومته‌ای می‌شناسد که آتش رهایی انسان را به ارمغان آورده است. لنین نیز مقام خود را به عنوان برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین کمونیستی ست که قرن بیستم به خود دیده است، در تاریخ بشریت ثبت کرده است. جنبش کمونیستی و کارگری از این نمونه‌ها فراوان دارد. لذا جای تعجب نیست که پس از سال‌ها کشتار و سرکوب فدائیان در ایران و تمام شیوه‌های کثیف طبقه حاکم علیه سازمان ما، از همان نخستین روزی که موجودیت‌اش را در سباهکل اعلام نمود، تا به امروز، تازه دستگاه شکنجه و کشتار جمهوری اسلامی که گویا تمام جنایاتش هنوز کارساز نبوده است، در نقش تاریخ‌نویس ظاهر شده و با یک مشت جعلیات به مصاف یک دوران از تاریخ سازمان ما برخاسته است.

اخیراً "مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی کتابی انتشار داده است، تحت عنوان "چریک‌های فدایی از نخستین کنش تا بهمن ۱۳۵۷". بر کسی پوشیده نیست که وزارت اطلاعات، بیکار نبوده است که هوس نوشتن کتابی در مورد چریک‌های فدایی خلق در متجاوز از ۹۰۰ صفحه به سرش زده باشد، بلکه هدف معینی در این کار داشته و دارد. هر انسانی با کمی آگاهی نیز می‌داند که وقتی دستگاه جاسوسی، شکنجه و کشتار یک رژیم مرتجع پاسدار نظام سرمایه‌داری، نوشته‌ای در مورد یک سازمان کمونیست انتشار می‌دهد، هدفی را دنبال می‌کند.

از آنجایی که پرداختن به تک تک مواردی که وزارت اطلاعات در این کتاب مطرح کرده است، در یک مقاله نشریه ممکن نیست، لذا در اینجا صرفاً به اهداف وزارت اطلاعات از

انتشار این کتاب می‌پردازیم. هر کس که نوشته وزارت اطلاعات را از اول تا به آخر بخواند، می‌بیند که در سطر، سطر این نوشته، نویسندگان وزارت اطلاعات تلاش کرده‌اند، بر یک دوران از مبارزات قهرمانانه کمونیست‌های ایران که یکی از صفحات برجسته در تاریخ مبارزات توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده مردم ایران است، خط بطلان بکشند.

مبارزه‌ای که چریک‌های فدایی خلق ایران، آغازگر آن بودند، به رغم هر اشتباه نظری و عملی، از چند جهت در جنبش کمونیستی ایران، نقش ایفا نمود. این مبارزه احیاکننده سنت کمونیستی مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه نظم مستقر و طبقه حاکم و ستم‌گر در ایران بود که در نتیجه سلطه سوسیالیسم اپورتونیستی حزب توده به طاق نسیان سپرده شده بود. مبارزه چریک‌های فدایی که با مرزبندی نظری و عملی با رویزیونیسم آغاز گردید، بر بی‌عملی خط بطلان کشید و به یک دوران از رکود و شکست که ماحصل سوسیالیسم بورژوازی و خیانت‌های بی‌انتهای حزب توده بود، پایان بخشید. با آغاز این مبارزه، روبرو شده بودند که عمل‌شان با گفتارشان انطباق داشت و برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های کمونیستی خود، از جان‌شان نیز دریغ نمی‌کردند. آن‌ها، سیمای نوینی از کمونیست‌ها به توده‌های زحمتکش مردم نشان دادند. لذا بدون دلیل نبود که به رغم تمام وحشی‌گری ساواک رژیم شاه و سبلی از اراجیف و اتهامات دستگاه تبلیغاتی و امنیتی نظیر خرابکار، تروریست، عامل بیگانه و... گروه گروه از پیش‌روترین و آگاه‌ترین مردم از میان روشنفکران و کارگران به صفوف سازمان می‌پیوستند و یا خود را هوادار می‌دانستند. لذا پر واضح است که جمهوری اسلامی، این رژیم مرتجعی که رسالت‌اش کار نیمه تمام رژیم شاه و سازمان امنیتی آن در کشتار کمونیست‌ها بوده است، تمام تلاش خود را به کار گیرد، تا شاید بتواند سیمایی را که چریک‌های فدایی از کمونیست‌ها در ایران ارائه دادند، از بین ببرد. یکی از اهداف اصلی وزارت اطلاعات از انتشار این کتاب همین مسئله است. از این‌روست که صفحات متعددی از نوشته وزارت اطلاعات و همکاران توده‌ای آن از نمونه شهبازی و پرتوی، با استناد به نقل قول‌های متعدد از حزب توده، کیانوری و بیگوند، به این مسئله اختصاص یافته است که کمونیسم و مارکسیسم آن چیزی نبود که چریک‌های فدایی به آن باور داشتند، بلکه آن چیزی است که "صاحب نظران" مارکسیسم و لنینیسم، امثال کیانوری، ارائه داده‌اند. وزارت اطلاعات فراتر می‌رود و ادعا می‌کند، اصلاً مبارزه‌ای در کار نبود، تمام کار چریک‌های فدایی از سباهکل تا سال ۵۷، چند ترور بود و "کانگستریسم". وزارت اطلاعات بهتر از این نمی‌توانست رسوایی خود و کتاب‌اش را جار بزند.

در حالی که هنوز انقلاب ایران آغاز نشده بود، در تمام نیمه اول دهه پنجاه، جامعه ایران عرصه نبرد سیاسی و نظامی، علیه رژیم شاه بود که

نقش اصلی و رهبری‌کننده را در آن، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بر عهده داشت. این مبارزه در آن حد وسعت گرفته بود که تنها هزاران تن از اعضا و سمپات‌های سازمان، در جریان این مبارزه به اسارت رژیم درآمدند، لاقلاً ده‌ها تظاهرات از سوی دانشجویان دانشگاه‌ها در حمایت و پشتیبانی از سازمان و مبارزات آن صورت گرفت و گرایش به سازمان در صفوف کارگران مدام افزایش یافت. دستگاه رسوای جاسوسی و کشتار جمهوری اسلامی، بر این مبارزه نام "کانگستریسم" می‌نهد و بر این پندار است که با این اراجیف می‌تواند، به هدف خود برسد و یک دوران از مبارزات درخشان جنبش کمونیستی را به خیال خودش بی‌اعتبار سازد.

وزارت اطلاعات اما، در این تلاش نافرمام خود، می‌خواهد راه حلی نیز برای نجات رژیم جمهوری اسلامی از معضلی که امروز با آن روبروست، دست و پا کند. جمهوری اسلامی هزاران تن از کمونیست‌های ایران را به قتل رساند. با این وجود باز دیگر می‌بیند که کمونیست‌ها از همه جا سر بلند کرده‌اند. در پیشاپیش جنبش کارگری، کمونیست‌ها قرار گرفته‌اند. در دانشگاه‌ها کمونیست‌ها مایه افتخار و سربلندی جنبش دانشجویی هستند. در هر کجا که جنبشی رادیکال پا می‌گیرد، در آن جا کمونیست‌ها حضور دارند. اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. نسل نوین کمونیست‌های ایران، همچون چریک‌های فدایی به جوهر انقلابی مارکسیسم، به انقلاب اجتماعی، سرنوینی قهرآمیز طبقه حاکم و دیکتاتوری پرولتاریا، باور دارد. بنابراین مفهوم است که چرا وزارت اطلاعات در نوشته خود علیه سازمان ما، تلاش کرده است، حزب توده را داور صحت و سقم مارکسیسم و سوسیالیسم قرار دهد. اما تلاش وزارت اطلاعات در این عرصه نیز عبث و بی‌فراجام خواهد بود. سوسیالیسم حزب توده که تنوریسین سرشناس آن احسان طبری در نوشته‌های متعددی آن را بی‌کم و کاست با اسلام ناب محمدی یکی می‌دانست، رسواتر از آن است که کسی پیدا شود و آن را به عنوان سوسیالیسم بپذیرد. حزب توده، نه از آن هنگام که پس از اتحادش با ارتجاع مذهبی به چنان لاشه متعفن تبدیل شده که بوی تعفن‌اش چنان زنده است که به کسی حتماً اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌دهد، بلکه در سراسر دوران موجودیت‌اش، حتماً برای یک لحظه نیز حزبی مارکسیست و سوسیالیست نبوده است تا کسی از آن چیزی بیاموزد.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در نوشته خود تلاش کرده است که با رد مبارزات سازمان ما، اثبات کند، مبارزه قهرآمیز علیه طبقه حاکم و برای برانداختن نظم موجود بی‌فایده است.

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، از آغاز موجودیت‌اش، این سنت مبارزاتی را در ایران مستحکم ساخت که تحت هر شرایطی باید علیه ستم‌گران جنگید، هیچ‌گاه نباید در مقابل مرتجعین سر تسلیم فرود آورد و آرام گرفت و سر انجام

تاریخ‌نویسی به شیوه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

این که مرتجعین را تنها با قهر انقلابی می‌توان از اریکه قدرت به زیر کشید. سازمان، البته اشتباهات متعددی در عرصه نظری و عملی و کاربرد تاکتیک مسلحانه نیز داشت که در مقاطع مختلف حیات سازمان، مورد بازبینی و نقد قرار گرفت. اما این اشتباهات ربطی به ادعاهای وزارت اطلاعات در نفی مبارزه قهرآمیز ندارد. لازم نبود که سال‌ها بعد وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، به خود زحمت دهد و در نفی ترور پلوسرایی کند. نه بیژن جزئی و نه لنین که وزارت اطلاعات سعی کرده به آن‌ها استناد کند، و نه هیچ مارکسیست دیگری پیدا نشده که ترور را نفی کند. آن چه که آن‌ها مردود اعلام کرده‌اند تروریسم یا ترور سیستم شده‌ای است که تروریست‌ها از طریق آن می‌خواهند یک حکومت را سرنگون کنند. بحث رفیق جزئی یا رفقای دیگر در انتقاد به تاکتیک‌های سازمان، نقش و اهمیت هریک از مبارزات سیاسی و نظامی و تقدم هر یک از آن‌ها در هر مرحله‌ای از تکامل جنبش بود. حتا بعدها این نظر رفیق جزئی که مبارزه مسلحانه نقش محوری در مبارزات سازمان دارد، این هم مورد انتقاد قرار گرفت و رد شد. چرا که پس از تثبیت سازمان در سال ۵۳ و روی آوری گسترده انقلابیون کمونیست به سوی سازمان، تاکتیک مسلحانه فقط می‌توانست، نقشی فرعی داشته باشد و تمام فعالیت متمرکز در درون کارگران و مبارزه صنفی و سیاسی آن‌ها باشد. اما به رغم تمام اشتباهات یک چیز در مبارزات سازمان آموزنده و زنده بوده و هست. قهر ضد انقلابی را باید با قهر انقلابی سرنگون کرد. طبقات حاکم را جز با سلاح نمی‌توان از اریکه قدرت به زیر کشید. از این‌روست که سازمان ما امروز نیز هم‌چنان بر سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی تأکید دارد و بر این حقیقت پای می‌فشارد که جمهوری اسلامی را تنها با قیام مسلحانه توده‌های کارگر و زحمتکش، می‌توان سرنگون کرد و برانداخت. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اگر هزاران صفحه نیز در رد مبارزه مسلحانه سیاه کند، نزه‌ای نمی‌تواند در میان انقلابیون کمونیست تردید ایجاد نماید که تنها راه رهایی توده‌های مردم از شر ستم‌گران، قیام مسلحانه است. این درسی‌ست که هر انسان انقلابی و کمونیست از مبارزات سازمان ما و تجربیات توده‌های مردم در جریان سرنگونی رژیم شاه آموخته است.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در نگارش کتاب خود، هدف دیگری را نیز دنبال کرده است و آن تلاش برای مخدوش کردن چهره مبارزینی است که به عنوان سمبل مبارزه، ایستادگی و قهرمانی در نبرد علیه مرتجعین ستم‌گر در قلب توده‌های کارگر و زحمتکش جای گرفته‌اند.

وزارت اطلاعات که تاریخ را به روش مختص خودش به عنوان یک سازمان جاسوسی، شکنجه و کشتار نوشته است، یکی از منابع مورد استنادش تکه پاره‌های گزین شده‌ای از بازجویی‌های شکنجه‌گران ساواک است که می‌توانسته در خدمت مقاصدش از آن‌ها استفاده کند. اما این، از نمونه رسواترین شیوه‌های سازمان‌های اطلاعاتی رژیم‌های سرمایه‌داری در

جعل حقایق است.

اولاً، تاریخ‌نویسی وزارت اطلاعات، مبتنی بر بازجویی‌هاست که زیر شکنجه تخت و شلاق، آپولو، سنگ آسیاب و شوک الکتریکی اخذ شده و پیش‌ریزی اعتبار ندارد. ثانیاً، این شیوه رسوای مختص وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی‌ست که بریده‌هایی از بازجویی‌ها و اسناد ساواک و شکنجه‌گران آن را به عنوان مدرک و مأخذ علیه سازمان و رفقای ما که به اسارت شکنجه‌گران درآمدند، ذکر کند. بنابراین حتا اگر بی‌کم و کاست، عین سند باشد، جعل تمام حقیقتی‌ست که در یک پرونده وجود دارد. با این شیوه رسوایی که قهرمانان حماسی نبرد سیاهکل کسانی معرفی می‌شوند که می‌خواهند خود را تسلیم نیروی سرکوب رژیم شاه کنند. در حین مبارزه در می‌روند و دست آخر هم چند سطری دفاع حقوقی. مسعود احمدزاده که سمبل مقاومت در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌های ساواک بود، علیه او هم باید چیزی گفته شود که دیگر سمبل مقاومت در زیر شکنجه و در مقابل شکنجه‌گران نباشد. بالاخره در ورقه‌های بازجویی وی، شماره تلفنی پیدا می‌شود که پس از تحمل یک هفته شکنجه به بازجو داده شده و ساواک پس از مراجعت به آن جا با خانه تخلیه شده‌ای رو به رو می‌گردد. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، اما نتیجه می‌گیرد: اگر لو دادن خیانت است، پس "احمدزاده نیز خود خائن می‌باشد، زیر وی در پنجمین جلسه بازجویی که در تاریخ ۱۰ / ۵ / ۵۰ انجام شد، شماره تلفن منزل چنگیز قبادی را فاش می‌سازد، مأموران از این محل حدود ۴۸ ساعت مراقبت می‌کنند ولی هیچ‌گونه رفت و آمدی را مشاهده نمی‌کنند." وزارت اطلاعات چه مفتضحانه سمبل مقاومت در زیر شکنجه شکنجه‌گران را افشا کرده است! وزارت اطلاعات حتا برای حفظ ظاهر قضیه هم که شده، اشاره‌ای ولو کوتاه به دادگاه و دفاعیات رفیق مسعود احمدزاده و رفقای دیگری که رژیم شاه را در دادگاه‌های خودش به محاکمه کشیدند و در روزنامه‌های آن روزها هم خبرش منعکس گردید، ندارد. از تاریخ‌نویسان وزارت اطلاعات جز این هم نمی‌توان انتظار داشت. آن‌ها از کثیف‌ترین روش‌ها برای کسب و کار اطلاعاتی و جاسوسی خود استفاده می‌کنند. آن‌ها حرفه‌شان آدم‌کشی در خدمت رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران است، لذا به کثیف‌ترین شیوه‌ها متوسل می‌شوند، تا به خیال خودشان سمبل‌های مبارزات توده‌ها را خراب کنند. پس چه جای تعجب است که رفیق حسن نوروزی را که سمبل یک کارگر پیشرو و آگاه است، واجد "عناصر فاشیستی و درخیمانه و خشونت گانگستری" بنامند. رفیق اعظم روحی آهن‌گران که مدت‌ها ساواکی‌ها را با قرارهای غیر واقعی سرگرم کرده بود، کسی معرفی کنند که همه اطلاعاتش را به ساواک داده است. همه رفقای را که دستگیر شدند، چنان تصویر کند که اطلاعات و قرارهایشان را لو داده‌اند و آن‌هایی هم که زنده به چنگ شکنجه‌گران نیافتادند، هر یک با سیلی از اراجیف و اکاذیب متهم شوند. در این میان وزارت اطلاعات کینه نامحدودی نسبت به رفیق حمید اشرف از خود نشان می‌دهد.

وزارت اطلاعات برای برانگیختن کثیف‌ترین احساسات ناسیونالیستی، ادعا می‌کند که حمید اشرف از آن رو رضایت داد که خلیج، جایگزین خلیج فارس شود که از لیبی، یمن، جبهه خلق برای آزادی فلسطین، جبهه خلق برای آزادی عمان، کمک مالی و تسهیلاتی دریافت می‌کرد و انترناسیونالیست بودن "بهبانه" بود.

برغم پلوسرایی و ادعای مضحک وزارت اطلاعات مسئله کمک، هیچ ارتباطی به موضع سازمان در مورد خلیج نداشت و ندارد. اتفاقاً این یکی از برجسته‌ترین خصلت‌های انترناسیونالیستی سازمان بود که دعوی رژیم‌های مرتجع حاکم بر ایران و کشورهای عربی را بر سر عربی یا فارسی بودن خلیج، مسئله طبقات حاکمه این کشورها اعلام نمود که ربطی به یک سازمان کمونیست انقلابی ندارد. کمونیست‌ها به صدای بلند اعلام کرده‌اند کارگران میهن ندارند. میهن در دست طبقات سرمایه دار مرتجع است. کمونیست‌ها برای برچیدن تمام مرزهای جغرافیایی و جهانی که متعلق به همه انسان‌های آزاد و رها شده از قید نظام طبقاتی هستند، مبارزه می‌کنند. لذا هر سازمانی که خود را کمونیست و انترناسیونالیست می‌داند، دعوی بر سر نام شط‌العرب، یا اروند رود، خلیج فارس، یا خلیج عربی را مسئله بورژوازی در ایران و کشورهای عربی می‌داند که ربطی به منافع توده‌های کارگر و زحمتکش ندارد.

وزارت اطلاعات آن چه را که در چپته داشته علیه حمید اشرف، این قهرمان ماندگار توده‌ها، به خدمت گرفته است. در جایی هم که دیگر چیزی برای گفتن نداشته است و اسناد و مدارک‌اش ته کشیده است، به یاری همکاران ساواکی خود برمی‌خیزد و می‌کوشد کشتاری را که شکنجه‌گران ساواک در یکی از حملات خود به محل زندگی رفقا به راه انداختند و حتا به کودکان کم سن و سال، ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی نیز رحم نکردند، آن را به حمید اشرف نسبت دهد. اما اگر تاکنون تکه پاره‌هایی از بازجویی‌ها برای پیشبرد اهداف وزارت اطلاعات کفایت نمی‌کرد، استناد تاریخ‌نویسان وزارت اطلاعات به گفته‌های این و آن بود، اکنون دیگر به همین نیز نیازی نیست. یکسره داستان جعل می‌کند و می‌نویسد:

"در همین خانه بود که رفتار هولناکی از حمید اشرف سر زد. او در آخرین لحظات، پیش از فرار، ارژنگ و ناصر شاگان شام اسبی را با شلیک گلوله‌هایی به سرشان کشت، تا مبدا زنده گرفتار شوند و از طریق آن دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله، اطلاعاتی به دست ساواک و کمیته مشترک بیفتد. شاید هم آن گونه که بعداً اعتراف کرد، نگران آینده زندگی آنان در واپسین روزهای جنگ و گریز رفقای خود بود." برای وزارت‌خانه شکنجه و کشتاری که تنها در طول کم‌تر از ۲ ماه، هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کرد، البته جعلیاتی از این دست عجیب نیست. اما حتا یک آدم به کلی بی‌اطلاع از مسایل سیاسی، وقتی که این جملات را می‌خواند، اوج رسوایی رژیم جمهوری اسلامی و سازمان آدم‌کش آن را می‌بیند. وزارت اطلاعات از کجا چنین چیزی را شنیده است؟ معلوم نیست. حمید اشرف چگونه، کی و کجا "بعداً اعتراف کرد"

از صفحه ۸

کمک های مالی

کانادا	
مهران بندر	۳۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
زرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورانی ۱	۱۰۰ دلار
رفیق روزبه	۵۰ دلار
باقر خان	۲۰ دلار
سوئیس	
شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک
رادیو	۵۰۰ یورو
ایران	
احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰ تومان
آلمان	
رفیق رشید حسنی	۱۰ یورو
بدون کد	۲۰۰ یورو
رادیو	۵۰۰ یورو
انگلیس	
به یاد جانبختگان فدائی	۲۰۰ یورو
جانبختگان ۶۰-۶۷	۳۰۰ یورو
دانمارک	
مرضیه احمدی اسکونی	۱۰۰ کرون
صمد بهرنگی	۱۰۰ کرون
سیاهکل	۱۰۰ کرون
رادیو دمکراسی شورانی	۳۰۰ یورو
سوئد	
به یاد جانبختگان ۶۷	۲۵۰ یورو
هلند	
رضا	۱۵۰ یورو
رادیو دمکراسی شورانی	۵۰۰ یورو
فدائی	۱۵۰ یورو
فرانسه	
صدای فدائی	۳۰۰ یورو
اومانیتیه	۳۰۰ یورو

با کمک های مالی خود سازمان را یاری رسانید

تاریخ نویسی به شیوه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

معلوم نیست و تازه در آخر داستان جعلی وزارت اطلاعات متوجه می شویم که حمید اشرف اعترافی نداشته، چون به ادعای وزارت اطلاعات "شجاعت آن را نداشت که با روایت صادقانه این واقعه در جزوه "پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران" این جنایت را به نام خود ثبت کند." و بعد هم برای این که جعلیات خود را عین واقعیات نشان دهد، می گوید: "امروز وقت آن است که همه کسانی که به نقد گذشته خود پرداخته‌اند و هم چنان حمید اشرف را رفیق کبیر می‌نامند، موضع خود را در این باره روشن سازند."

می‌بینید، تاریخ‌نویسی به شیوه وزارت اطلاعات را! دادستانی جعل می‌کند، جنایت شکنجه‌گران ساواک را به حمید اشرف نسبت می‌دهد و بعد هم برای این که جعلیات خود را خیلی جدی و واقعی نشان دهد، "از همه کسانی که به نقد گذشته خود پرداخته‌اند" می‌خواهد "موضع خود را در این باره روشن سازند."

تاریخ‌نویسان وزارت اطلاعات، در نوشته خود از این جعلیات فراوان دارند، اما این، از نمونه رسواترین آن‌هاست.

وزارت اطلاعات در پایان کتاب خود داستان پر طول و تفصیلی از نفوذ یکی از عوامل ساواک در یکی از گروه‌های هوادار که ارتباطی هم با سازمان نداشت، نقل می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که چیزی نمانده بود، ساواک رهبری سازمان را هم به دست بگیرد. جای شکرش باقی‌ست که وزارت اطلاعات ادعا نکرده است، عوامل ساواک در رهبری سازمان قرار گرفته و با یکی را به درون سازمان نفوذ داده باشد. اما با این وجود به اشکال مختلف تلاش می‌کند، ضربات سازمان را در سال ۵۴ و ۵۵ به نفوذ ساواک نسبت دهد. این نیز از نمونه جعلیات دیگر وزارت اطلاعات است. ضرباتی که در این سال‌ها به سازمان وارد آمد، نتیجه تغییراتی بود که در شکل سازماندهی و فعالیت‌های کارگری و توده‌ای سازمان پیش آمد. اشکالات در شیوه کار و نحوه سازمان‌دهی باعث گردید که ساواک بتواند از طریق ردگیری‌های تلفنی و تعقیب‌های پلیسی خود، چند خانه را شناسایی کند و رفقای را که در این خانه‌ها بودند، به قتل برساند. از این بابت هم چیزی عاید وزارت اطلاعات نمی‌شود.

در خاتمه نیز هیچ چیز بهتر از آخرین پاراگراف کتاب، هدف دستگاه امنیتی رژیم و تاریخ‌نویسی به شیوه وزارت اطلاعات را به همگان نشان نمی‌دهد. چرا که در این جا شهود حی و حاضر و ناظر، نه ده‌ها و صدها، بلکه هزاران انسانی هستند که در صبح روز ۲۱ بهمن در مراسم سازمان به مناسبت بزرگداشت سالروز نبرد سیاهکل گرد آمده بودند. همین که خبر رسید نیروهای گارد به همافران حمله کرده‌اند، چندین هزار انسانی که برای شرکت در این مراسم گرد آمده بودند، با شعار "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم" "به یاری همافران بشتابیم" سیل‌آسا به سمت نیروی هوایی هجوم بردند. در حالی که این

جمعیت عظیم تمام مناطق اطراف را به همراه توده‌های مردم سنگربندی کرد و پیشقراول قیام شد، مینی‌بوس‌های طرفدار خمینی، تا شب همان روز در خیابان‌ها فریاد می‌زدند: "امام حکم جهاد نداده است" به خانه‌های خود برگردید. دلیل آن هم روشن بود. چون بهشتی و بازرگان و دیگر سران هیئت حاکمه جدید در حال تحویل گرفتن مسالمت‌آمیز قدرت بودند و قیام قرار و مدارها و محاسبات آنها را بر هم می‌زد. اما قیام آغاز شده بود و هزاران تن از نیروهای سازمان به همراه توده‌های مردم، واحدهای گارد را در هم شکسته و تانک‌های آنها را پیش از آنکه به هدف برسند، با کوکتل به آتش کشیدند. حالا گوش کنید و ببینید وزارت اطلاعات چه می‌گوید!

"روز شنبه ۲۱ بهمن، در حالی که زد و خورد بین مردم و همافران از یک سو و افراد گارد شاهنشاهی از سوی دیگر، از نیمه‌های شب گذشته آغاز شده بود و مردم به سرعت مسلح می‌شدند تا آخرین ضربت‌ها را بر رژیم شاهنشاهی وارد آورند و کشور در آستانه تحولی بزرگ قرار گرفته بود، یعنی در هنگامه انقلاب. این بار چریک‌های فدایی خلق در تنهایی مطلق، در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران، در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند، شعار می‌داند "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم."

همین پاراگراف به تنهایی کافی‌ست تا هر کس مستثنا از این که چه کسی و چه نهادی ناشر این کتاب است، در مورد کلیت آن قضاوت کند. این است تاریخ‌نویسی به شیوه وزارت اطلاعات.

از صفحه ۶

جهانی سازی و تعمیق شکاف فقر و ثروت

بترسند. او می‌افزاید آزادی تجارت جهانی بازندگانی خواهد داشت. این سخنگوی انحصارات جهانی، حقیقتی را بازگو می‌کند. جهان سرمایه داری جنگلی‌ست که قوی ضعیف را نابود می‌کند. گروهی اندک مدام بر سرمایه و ثروت خود می‌افزایند و اکثریتی بزرگ پیوسته فقیرتر میشوند.

جهانی سازی و نئولیبرالیسم تنها به عمیق‌تر شدن شکاف میان مثنی کشورهای ثروتمند و انبوهی از کشورهای فقیر نیانجامیده است، بلکه در کشورهای ثروتمند نیز شکاف میان فقر و ثروت را عمیق‌تر کرده است. دستمزد های واقعی کارگران در طول چند سال گذشته مدام کاهش یافته اند، میلیون‌ها کارگر به صفوف بیکاران رانده شده اند، دست آوردهای اجتماعی و رفاهی آنها مورد تعرض پی در پی قرار گرفته است، نتیجتاً کارگران فقیرتر شده اند، وضعیت مادی و معیشتی آنها پیوسته وخیم‌تر شده و سطح درآمد و معیشت شان به شدت تنزل کرده است. هیچگاه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز شکاف میان فقر و ثروت، فقیر و غنی همچون امروز عمیق و وسیع نبوده است.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 532 August 2008

تاریخ‌نویسی به شیوه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

در سراسر دورانی که نظام سرمایه داری حاکمیت خود را بر جهان پی افکنده است، بورژوازی صدها جنبش و قیام کارگری را به خاک و خون کشیده است و تنها در طول قرن بیستم، میلیون‌ها کمونیست را قتل عام کرده است. با این همه، کمونیسم، چونان کابوسی است که هیچ‌گاه طبقات مرتجع را رها نکرده است. وحشتی که بورژوازی از کمونیسم دارد، بی حد و انتهاست. دلیل هم دارد. بورژوازی که خود برآمده از یک سیر تحول تاریخی است، نمی‌تواند خصلت مشروط و گذرای نظمی را که پاسدار آن است، از خودش پنهان دارد. نمی‌تواند دشمنی را که رو در رویش قرار گرفته و تمام موجودیتش را تهدید می‌کند، نبیند. لذا برای طولانی‌تر کردن دوران احتضار خود و نظامش، راهی جز این در مقابل خود نمی‌بیند که هر روز

در صفحه ۷

از هنگامی که بشریت به طبقات ستم‌گر و ستم‌دیده منقسم گردید، سراسر تاریخ بشریت آکنده از مبارزه‌ی قهرمانانه ستم‌دیدگان برای رهایی از یوغ اسارت ستم‌گران است. این مبارزه، وقفه‌ای نخواهد یافت و تاریخ روی آرامش به خود نخواهد دید، مگر آن هنگام که بشریت ستم‌دیده، چنان ستم‌گران را به گورستان تاریخ بسپارد که دیگر نام و نشانی از طبقات، ستم‌گر و ستم‌دیده، بر جای نمانده باشد. لذا به رغم تمام سلاخی‌های طبقات ستم‌گر، در هر گام از سیر صعودی تاریخ، مبارزات ستم‌دیدگان در ابعادی پیش از آن ناشناخته، سر برآورده است، تا جایی که هیچ‌گاه در تاریخ بشریت همچون دورانی که طبقات سرمایه‌دار و کارگر بر پهنه تاریخ ظاهر شدند، جنگ طبقات، چنین پر دامنه و آشکار نبوده و هیچ طبقه‌ای بی‌رحمانه‌تر از بورژوازی، کشتار و سرکوب نکرده است.



تغییرپخش برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از موج کوتاه به ماهواره

برنامه‌های رادیو دمکراسی هر روز از ساعت هشت و سی دقیقه شب به وقت ایران پخش می‌شود. تکرار این برنامه در ساعت ۱۱ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد خواهد بود. هم چنین، هر شب از ساعت ۳۰ : ۱۹ (به وقت اروپا) از طریق سایت رادیو دمکراسی شورایی به آدرس "www.radioshora.org" می‌توانید برنامه‌های رادیویی ما را دریافت کنید.

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای
دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی